



پای صحبت «ابوالفضل بهرام پور»، مترجم قرآن کریم

مترجم باید مفسر قرآن کریم باشد

رمضانعلی ابراهیم زاده گرجی



اشاره

بندۀ اهل ترجمه نبودم، اما کار تفسیر، شوقی در من برانگیخت که به سمت ترجمه بروم. در حقیقت تفسیر سبب شد که به مرحله ابتدایی ترجمه وارد شوم.

● ترجمه قرآن کریم از چه زمانی شروع شد؟ آیامی توان نامه‌هایی را که رسول خدا (ص) به فرمانروایان وقت نوشت یا آن چه را جعفر ابن ابی طالب هنگام هجرت مسلمانان به حبشه برای نجاشی قرائت کرد، یا ترجمه «فاتحه‌الکتاب» را که به فارسی به سلمان فارسی منسوب می‌کنند، آغاز ترجمه قرآن دانست؟

○ نامه حضرت رسول (ص) به عربی بود و مشخص است که مترجمی آن را به زبان مخاطبان نامه برمی‌گرداند. نامه‌ها طولانی نبودند، خیلی کوتاه بودند و به زمینه ترجمه قرآن ارتباط نمی‌یابند. البته بنده درباره تاریخ ترجمه قرآن کریم اطلاعاتی ندارم.

● خوب است درباره چگونگی کار ترجمه تان توضیح بفرمایید.

○ بنده تفسیر می‌نوشتیم. گاهی همراه با تفسیر، ترجمه هم می‌کردم. زمانی که به جزء ۱۵ قرآن کریم رسیدم، این فکر مرا به خود مشغول کرد که چه خوب است قرآن را ترجمه هم بکنم. ولی در حین کار مشاهده کردم که اهمیت ترجمه کمتر از تفسیر نیست، بلکه اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا در تفسیر اگر یک گره علمی پیدا شود، می‌توان با توضیح آن را باز کرد، اما در ترجمه نمی‌توان این کار را کرد. در ترجمه باید توجه داشت که تا حد امکان حجم ترجمه از اندازه آیات قرآن بیشتر نشود. به چه دلیل خیلی از مترجمان به برانتز پنهان می‌برند؟ علت این است که مترجم از معادل‌سازی ناتوان بوده است، لذا حجم متن ترجمه از حجم

ابوالفضل بهرام پور، مفسر و مترجم و نویسنده کتاب‌های قرآنی، نامی شناخته شده است. با قرار قبلی در خیابان ایران به خانه‌اش رفتیم. موضوع گفت‌وگو ما ترجمه قرآن کریم به فارسی بود.

برخی از آثار ابوالفضل بهرام پور به قرار زیر است: تفسیر مبین (یک جلد)، تفسیر نسیم حیات (۳۰ جلد)، ترجمه کل قرآن با واژگان، ترجمه تحت‌اللفظی قرآن «زیرنویس»، روش تدریس آموزش ترجمه و مفاهیم قرآن، قرآن برفراز اعصار، شرح مناجات تأیید و حق با کیست به مناظره مذاهب اسلامی با وهابیت.

● چه نیازی و فایده‌ای ترجمه قرآن کریم را توجیه می‌کند؟

○ باید توجه داشت، یا مردم باید زبان عربی را فرا بگیرند تا بتوانند ضمن خواندن آیات قرآن، مفاهیم آن را دریابند و اگر هم نمی‌توانند تمام مفاهیم را درک کنند، کلیت مفاهیم را متوجه شوند، یا باید از طریق برگرداندن زبان عربی به زبان فارسی، این امکان را تا حد ممکن برای مسلمانان فراهم کرد. همین جا، هم نیاز به ترجمه و هم فایده آن را می‌توان درک کرد؛ زیرا تمام مردم مسلمان که نمی‌توانند زبان عربی را فرا گیرند. البته ترجمه هم نمی‌تواند صددرصد معارف قرآن را بیان و به مخاطب منتقل کند، اما می‌تواند محرکی برای ورود مردم به عالم شرح و تفسیر کم‌رنگ قرآن کریم باشد.

متن آیات فراتر رفته است.

بنده سعی کرده‌ام هنگام ترجمه قرآن کریم، معادل مناسب را در فارسی برای واژه‌ها و اصطلاحات عربی بیابم؛ تا هم حق لغت و هم حق صرف و نحو عربی رعایت شود و ترجمه‌ای معادل فراهم آید. در ترجمه‌هایی که به فارسی دیده‌ام، متوجه این نکته هم شده‌ام که مترجم اگر سابقه تفسیر نداشته و مفسر نباشد، ترجمه‌اش غلط‌هایی دارد. خیلی از مترجمان در ایران مفسر نیستند که این عیب بزرگی است. از میان ترجمه‌های موجود به فارسی، فقط ترجمه‌های چند نفر مفسر مورد قبول است.

● شما می‌فرمایید شرط مترجمی این است که مترجم از تفسیر هم اطلاع داشته باشد؟

○ نه فقط اطلاع، بلکه باید در تفسیر صاحب‌نظر باشد. بنده به این نکته در عمل و با دقت در کار ترجمه رسیده‌ام. البته برای این گفته دلایلی دارم.

● از دلایلتان بفرمایید.

○ برای مثال، بنده هم هنگام ترجمه قرآن، گرفتار گره‌هایی شده‌ام. در جایی از قرآن، خداوند مطلبی را بیان می‌فرماید و بعد اضافه می‌کند که در آن پیامی برای عبرت‌گیری است؛ با این بیان: «لقوم یوقنون». در اغلب ترجمه‌ها دیده‌ام که نوشته‌اند این مطلب پیامی است برای اهل یقین. بعد به ذهنم رسید که اهل یقین فوق اهل ایمان‌اند و به کشف و شهود رسیده‌اند. این گروه چه نیازی به چنین پیام‌های معمولی دارند؟ متوجه شدم که این اشتباه بزرگ در ترجمه، ناشی از این نکته است که مترجمان متوجه نشده‌اند که خداوند نگفته است: یا لقوم موقنین؛ یعنی اسم فاعل بیاورد و بگوید برای یقین‌کنندگان. «موقن» اسم فاعل است؛ یعنی اهل یقین. به‌نازک به قرآن که این‌جوری نگفته است! بلکه گفته است: «لقوم یوقنون» مادر این مطلبی که بیان می‌کنیم، پیام‌هایی است برای قومی که می‌خواهند اهل یقین بشوند. می‌خواهند به یقین برسند.

● آینده را در نظر گرفته و به صورت مضارع بیان شده است؟

○ بله! مضارع است. اوایل انقلاب اسلامی، یکی از دوستان به من گفت که پسرش در دانشگاه به کمونیسم گرایش پیدا کرده است. گفت: به این علت که شما را قبول دارم، با پسر صحبت کنید. بنده با پسر ایشان وارد گفت‌وگو شدم. پسر دوستم از من خواست حرفی برایش بزنم که مطابق با دو دوتا چهارتای ریاضی باشد. این جوان با این سخن نکته‌ای به من آموخت و به من یادآوری کرد که برایش سخن یقین‌آور بگویم. قرآن هم می‌فرماید: ای کسانی که دنبال مطلب همراه با برهان هستید و می‌خواهید اهل یقین بشوید، بسم‌الله! مواد یقین‌آور نزد من است. یعنی خطابش به قوم یوقنون است؛ کسانی که می‌خواهند یقین بیاورند و به یقین برسند.

در ایران باید متخصصانی باشند که وزن ترجمه‌ها را تشخیص بدهند. نمونه دیگری بیاورم. من اکثر ترجمه‌های فارسی را دیده‌ام و بدون توجه، درباره آیه ۳۴ سوره بقره «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا

لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین»، در ترجمه داخل پرانتز به این مضمون نوشته‌اند: او از قبل هم کافر بوده است، منتها اکنون افشا شده است. متأسفانه مترجم متوجه تفسیر و عمق آیه نبوده است. جمله داخل پرانتز که «او از کافران بود» غلط است. نباید از فعل ماضی «بود» استفاده شود، زیرا مراد فعل، حادث است. به چه دلیل می‌گوییم شیطان قبلاً کافر نبود؟ بنابر آن چه در «نهج‌البلاغه» آمده است، ابلیس شش هزار سال عبادت کرده بود. بعد خداوند خطاب به شیطان گفت: «رجیم» برو بیرون. ابلیس گفت: وعده داده‌ای در برابر عبادت پاداش بدهی. خداوند فرمود: چه می‌خواهی؟ همین که خداوند فرمود چه می‌خواهی؟ مشخص می‌شود که ابلیس قبلاً عبادت می‌کرد و سابقه عبادت خداوند را در کارنامه‌اش دارد.

● در حقیقت خداوند عبادت ابلیس را پذیرفت و جواب مثبت به وی داد که در قبال عبادتت چه پاداشی می‌خواهی. به عبارت دیگر، ابلیس تا قبل از سرپیچی از فرمان خداوند در سجده به آدم، سابقه کفر نداشت.

○ نکته همین است. شیطان تا قیامت مهلت خواست. خداوند هم گفت: تا «یوم الوقت المعلوم» روز قیامت به تو مهلت داده‌ام. از نظر تفسیری می‌توان نتیجه گرفت ابلیس عبادت مقبول خداوند کرده بود، پس نمی‌توانست کافر باشد. متأسفانه در برخی ترجمه‌ها با این بی‌دقتی مواجه می‌شویم.

یکی از ترجمه‌هایی که در اختیار بنده است، دچار این بی‌دقتی است. نمی‌خواهم از مترجم آن نام ببرم، زیرا بنده همه مترجمان را آدم‌های زحمتکشی می‌دانم، ولی در عالم علم نباید تعارف کرد. بنده در مقدمه ترجمه قرآن خود آورده‌ام: «عبارات هر چه کوتاه‌تر باشد، فصاحت آن قوی‌تر و روان‌تر خواهد بود.» نمونه‌ای بیاورم: در آیه ۲۴۵ سوره «بقره» که درباره قرض الحسنه است، می‌خوانیم: «من ذالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیره و الله یقبض و یرسط و الیه ترجعون.» مترجم محترمی این آیه را در ۴۶ کلمه چنین ترجمه کرده است: «کیست که به خدا قرض الحسنه دهد (و از اموالی که خدا به او بخشیده انفاق کند) تا آن را برای او چندین برابر کند؟ و خداوند است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می‌سازد (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آن‌ها نمی‌شود). و به سوی او باز می‌گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت.» بنده همین آیه را در ۲۳ کلمه به فارسی در آورده‌ام: «کیست که به خداوند وام نیکو دهد تا چندین برابرش افزون کند؟ خداست که تنگدستی دهد و توانگری بخشد و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.»

این ترجمه را به اهل ادب نیز نشان داده و پرسیده‌ام آیا ترجمه بنده مفهوم است؟ تأیید کرده‌اند. مترجم محترم از پرانتز استفاده کرده است که من این کار را نکرده‌ام. غالباً هم ترجمه‌ها این‌طوری هستند. به نمونه دیگر اشاره کنم: در بخشی از آیه ۶۳ سوره «قصص» آمده است: «... ما کانوا ایتاناً یعبدون.» مترجمی چنین آن را برگردانیده است: «آن‌ها ما را نمی‌پرستیدند به اجبار

نمی‌پرستیدند، یا شیطان‌ها و نفس‌اماره خود را می‌پرستیدند» (۱۶ کلمه). اما بنده چنین ترجمه کرده‌ام (در ۸ کلمه) «اینان نه ما را (که خود را) می‌پرستیدند.»

مرحوم آیت‌الله مشکینی ترجمه کرده‌اند: «آنان ما را نمی‌پرستیدند، بلکه هوای نفس خود را می‌پرستیدند.» که ترجمه دو برابر این بخش از آیه شده است. اگر بخواهیم خیلی بلندتر ترجمه کنیم، باید چنین باشد: «آن‌ها ما را نمی‌پرستیدند، بلکه خود را می‌پرستیدند.» یعنی هوای نفس خود را می‌پرستیدند. اخیراً بنده ترجمه‌ای دارای زیرنویس آماده کرده‌ام، اما سازمان تبلیغات اسلامی به من توصیه کرد، این کار را نکنم و پیشنهاد کرد: ترجمه‌ای از قرآن را آماده کنم که در آن، هر جا آیه پایان یافت، ترجمه نیز همان جا خاتمه یابد. بنابراین، در تاریخ ترجمه قرآن کریم به فارسی در ایران، تنها ترجمه‌ای که هر جا آیه به اتمام رسیده، ترجمه هم همان جا پایان یافته، متعلق به بنده است. یعنی ترجمه فارسی با متن عربی برابر است.

● آیا ترجمه فارسی شما بر اساس دستور زبان فارسی روان صورت گرفته است یا تحت‌اللفظی است؟

○ بنده ترجمه تحت‌اللفظی را نمی‌پسندم و آن را مفید نمی‌دانم. ترجمه‌ام را مطابق دستور زبان فارسی و با جمله‌های روان، روشن و سره انجام داده‌ام؛ آن هم در جمله‌های کوتاه که نمونه‌هایی از آن را یادآوری کرده‌ام. علت این‌که به چنین نکته‌هایی با شجاعت اشاره می‌کنم، این است که ترجمه‌ها در دسترس شما هستند. می‌توانید ببینید و مقایسه کنید.

● سبب خوشحالی است که در جامعه نقد سالم و مستدل رواج پیدا کند.

○ باز هم توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که مترجم باید مفسر باشد تا ظرایف موجود در آیات را دریابد. خداوند متعال در سوره «طه»، آیه ۴۳، به موسی و هارون می‌گوید: «اذها الی فرعون انه طعی.» در ترجمه‌ها آمده است: «به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته.» کسی «بروید» می‌گوید که خودش در مقصد نباشد. برای روشن‌تر شدن موضوع به این مثال توجه کنید: «مشهد نیامدی» را کسی می‌گوید که خودش در مشهد حضور دارد. اگر بگوید: «به مشهد نرفتی»، یعنی گوینده در مشهد نیست. خداوند هم می‌گوید: بروید سراغ فرعون. موسی و هارون گفتند: «قالا ربنا اتنا نخاف ان یفرط علینا و ان یطغی» [طه/۴۵]: آن دو گفتند: پروردگار! ما می‌ترسیم که او به ما آسیبی برساند یا آنکه سرکشی کند. خداوند فرمود: «قال لاتخافا انی معكما و اری [طه/۴۶]: نترسید، من همراه شمایم. می‌شنوم و

می‌بینم.» یا آیه ۴۷ سوره طه: «فأتیاه فقولاً انا رسولا ربک...» نیز در ترجمه‌ها آمده است: «به‌سوی او بروید و بگویید ما دو فرستاده پروردگار تویم.»

خداوند در مرحله دوم (در آیه ۴۷) به موسی و هارون می‌گوید: «فأتیاه» که همه مترجمان آن را «بروید» ترجمه کرده‌اند؛ همان‌طور که «اذها» را «بروید» ترجمه کرده‌اند. اما معنی «اتی» «بیایید» است. با خود گفتم به ترجمه «المیزان» مراجعه کنم و ببینم مرحوم علامه طباطبایی چه‌طور معنی کرده است. دیدم که ایشان به این موضوع توجه داشت و مترجمان دیگر ملتفت نکته عمیق عرفانی تفسیر نبوده‌اند. در این آیه خداوند می‌فرماید: شما نگران نباشید. من با شمایم. می‌شنوم و می‌بینم و بلکه من پیش از شما در مجلس فرعون حاضرم. «فأتیاه» به معنی «پس نزد او بیایید» است. حال من چه‌طور آیه ۴۷ را ترجمه کرده‌ام؛ این‌طور: «پس نزد او بیایید (من آن‌جا حاضرم) و بگویید: ما دو فرستاده پروردگار تویم.»

باید مفسر در قرآن غور کند تا بتواند متوجه این معانی و ظرایف بشود.

● نتیجه کلام شما این است که شرط لازم و کافی برای مترجمی قرآن، مفسری است؟
○ اگر این ویژگی را نداشته باشیم، ترجمه ما خام خواهد بود. کسی که می‌خواهد ترجمه‌ها را مقایسه کند تا ببیند کدام‌یک به آیات نزدیک‌تر است، نباید به سراغ آیات آسان مثل «ان الله علی کل شیء قدیر» برود. این نوع آیات را مردم عادی هم می‌توانند ترجمه کنند. بلکه باید روی آیات پیچیده توقف کند..

● از جمله، آیاتی که شامل استعاره‌ها می‌شوند.

○ استعاره و غیره.
● حتّی برخی از حروف اضافه نیز در مواضع متفاوت معانی مختلفی دارند. بسیاری «علی» را همه جا «بر» معنی می‌کنند، حال آن‌که گاهی به تناسب باید «از» ترجمه شود.
○ کاملاً درست است. آن‌جا دیدید که «یوقنون» را چه‌طور ترجمه کرده‌اند.

● در فصل‌نامه ترجمان وحی، شماره اول، سال ۱۳۸۶ در باره ترجمه قرآن شما آمده است: «آقای بهرام‌پور هم که سال‌هاست در عرصه قرآن کار می‌کند و زحمت می‌کشد، مخصوصاً برای جوان‌ها و با آن تفسیر آسان خودشان، در ترجمه خودش کار خوبی کرده است که لغات هر آیه را استخراج و معنای هر لغت را جلوی آن نوشته است.» و اضافه می‌کند: «گاهی هم آن ترجمه را که مقابل لغت گذاشته، در ترجمه قرآن به کار نبرده است و در

برای درک زیبایی الفاظ قرآنی، باید خواننده با ادبیات عرب خو بگیرد و دریابد که خداوند چه کلمات و تعبیری را انتخاب کرده است. وگرنه فصاحت لفظی قرآن را نمی‌شود با ترجمه منتقل کرد

آیه، کلمه دیگری برای ترجمه به کار برده است.» آیا از این جمله تأیید کار خود را برداشت می‌کنید یا انتقادی را در بر دارید؟

○ من در جاهایی دو معنی از یک لغت را آورده‌ام. برای مثال، «آن» به معنای «همانا» است ولی در ترجمه آورده‌ام بی‌تردید، بی‌گمان، شک‌نکن. ممکن است کسی نداند که معنای تأکید فقط «همانا» و «البته» نیست. من «شک‌نکن» را گرفته‌ام. «مسلماً» - معنای دیگر آن کلمه است: چند نفر دیگر هم این ایراد را به من گرفته‌اند - باید همان معنایی را که برای لغت آورده‌ای، در ترجمه هم بیاوری. اخیراً بنده این لغات را از غربال گذرانده‌ام و این ایراد برطرف شده است و در چاپ‌های بعدی اعمال خواهد شد.

● سطوح ترجمه می‌تواند متفاوت باشد. برای این کار مترجم باید مخاطب خود را بشناسد؛ از نوجوان تا عالم. با عنایت به این نکته که بحث ترجمه برای نوجوانان هم مطرح است، آیا مترجم از اول باید مقصد و مقصود خود را از ترجمه مشخص کند؟

○ باید در تفسیر مخاطب‌شناسی کرد. به اعتبار کشش مخاطب باید در تفسیر جرح و تعدیل کرد. اما آیا در ترجمه این کار ممکن است و باید بشود؟ به نظر من عمل به آن خیلی ضعیف است. اگر بخواهیم حال مخاطب را رعایت کنیم، باید از حجم آیات بکاهیم و هر آیه‌ای را برای ترجمه انتخاب نکنیم. آیاتی را که مستلزم شرح طولانی هستند، برای نوجوان ترجمه نکنیم. خدای تعالی در قرآن فقط مکلف را مخاطب قرار داده است و به غیر مکلف نمی‌گوید انجام بده و انجام نده. در سوره «نور» به بچه‌های مکلف می‌گوید: وقتی به اتاق پدر و مادر می‌روید، دق الباب کنید، مبادا در لباس حفیف دیده

شوند. خطایش به رشد کرده‌ها و رسیده‌هاست. به جای بچه‌های نابالغ به پدر و مادر خطاب کرده است که به اینان - بچه‌های به رشد نرسیده و نابالغ - بیاموزید وقتی به اتاق خصوصی می‌روند، دق الباب کنند. خطاب خداوند به بچه‌های مکلف به این علت است که اگر کار خلاف بکنند، کار خلافشان مجازات دارد. لذا خداوند به سبب فصاحت بیان، بنا ندارد با غیر مکلف حرف بزند و ترجمه قرآن برای این سن، زورگویی به قرآن است. در این سن فقط باید به روخوانی، روان‌خوانی و حفظ آیات بسنده کرد؛ زیرا مناسب این دوره سنی است.

● خوب است در ادامه صحبتتان، آن‌چه را که می‌خواهید خطاب به آموزش و پرورش در زمینه آموزش قرآن بگویید، بیان بفرمایید.

○ بنده دو تا پیشنهاد دارم:

اول، برای دانش‌آموزانی که کلاس پنجم ابتدایی را تمام کرده‌اند، اما نتوانسته‌اند خوب قرآن را بخوانند و در روان‌خوانی

مشکل دارند، یک فاصله تحصیلی برای رفتن به کلاس بالاتر در نظر بگیرند و این فاصله را با برگزاری کلاس‌های خاص روخوانی و روان‌خوانی پر کنند. می‌شود به همراه روخوانی و روان‌خوانی، کلاس‌های تجوید و حفظ قرآن هم گذاشت. باید توجه داشت که در ایران انقلاب اسلامی شده است. باید همه‌جا به آموزش قرآن کمک کنند که می‌کنند.

دوم، پیشنهاد می‌کنم معلمی که آموزش قرآن یک کلاس را به عهده دارد، مجاز نباشد خودش از دانش‌آموزان آن کلاس امتحان بگیرد. چرا تعلیم رانندگی همیشه قرین موفقیت است؟ زیرا معلم با ممتحن فرق می‌کند. آموزش رانندگی را کسی به عهده دارد و امتحان را پلیس راهنمایی و رانندگی می‌گیرد. پلیس با دقت در رانندگی، نمره می‌دهد. اگر کسی که پشت فرمان نشسته، دقت لازم را نداشته باشد، پیاده‌اش می‌کند تا سه ماه بعد بیاید. اگر معلم زنجانی از دانش‌آموز مشهدی امتحان گرفت و به وی تأکید شد که حق هیچ ارفاقی به هیچ‌یک از دانش‌آموزان را ندارد و فقط دانش‌آموزان شایسته باید قبول شوند، وضعیت تفاوت می‌کند.

بنده زمانی در تربیت معلم تدریس می‌کردم. یک‌بار برای دانشجویانی که قرآن را بلد نبودند، پایان دوره را تا سه ماه عقب انداختم. آموزش و پرورش از بنده خواست علت معطل کردن را اعلام کنم. گفتم نمی‌توانم دروغ بگویم، این‌ها قرآن را بلد نیستند. فردا که از این‌جا بروند سر کلاس، نمی‌توانند از عهده تعلیم بچه‌های مردم برآیند. دوره کلاس مذکور پس از حدود چهار ماه پایان یافت. آخر هم آمدند و گفتند، درست است که ما درباره شما بدگویی کردیم، اما طلسم را شکستید و سخت‌گیری شما سبب شد ما بتوانیم به‌روان‌خوانی مسلط بشویم. طرح بنده برای رفع این معضل این است. اگر راه دیگری هم پیدا کردید، چه بهتر.

اخیراً برخی از معلمان به بنده گفتند، ساعت اول هر روز را قرآن گذاشته‌اند تا بچه‌ها هر روز بتوانند قرآن بخوانند. همان‌طور که امام خمینی (ره) در زمان جنگ می‌فرمود مسئله اصلی ما جبهه و جنگ است، ما هم باید در آموزش و پرورش، مثلاً در یک فاصله یک‌ساله، فقط روی خواندن قرآن تمرکز کنیم. باید در این مدت تکلیف مشخص شود. بعد هم از سوره بقره امتحان بگیرند تا مشخص شود دانش‌آموز می‌تواند کل سوره بقره را راحت و روان بخواند یا خیر.

● موضوع تسلط معلمان به‌ویژه در دوره ابتدایی نیز اهمیت دارد. معلمان این دوره باید هم بر آموزش و هم بر خواندن قرآن اشراف کامل داشته باشند.

مترجم، باید در تفسیر صاحب‌نظر باشد، بنده به این نکته در عمل و با دقت در کار ترجمه رسیده‌ام. زیرا مفسر می‌تواند ظرایف موجود در آیات قرآن را دریابد تا ترجمه‌اش دقیق‌تر شود

بنده کتاب روش تدریسی نوشته‌ام که مناسب این کار است. البته بنده کتاب آموزشی آقای وکیل را قبول دارم. برای دوره راهنمایی خوب است، به شرطی که بخش ادبیات عرب را کم کنند و به جای آن روی ترجمه تکیه شود. اما برای دوره دبیرستان کتاب «روش ترجمه قرآن» کارآمد خواهد بود.

● گروهی بر این عقیده‌اند که ترجمه گروهی بهتر از ترجمه فردی است. دلیل این عده، گردهم آمدن دانش‌های متفاوت در کنار هم است که آن را برای ترجمه مفیدتر می‌دانند. به عقیده این عده، ترجمه فردی، آن هم با دانش محدود، به فوت و از دست رفتن برخی از دانش‌های ضرور در ترجمه قرآن کریم می‌انجامد. جناب عالی چه نظری دارید؟

○ اصل باید این باشد که تفسیر را یک نفر بنویسد، بعد به دیگران بدهد و نظر آن‌ها را بخواهد تا اگر ایراد و اشکالی را مشاهده کردند، اعلام کنند.

● یعنی مشاوره بدهند...
○ مشاوره نه، اگر اشکالی را مشاهده کردند، برای اصلاح اعلام کنند، نه این‌که با هم تصمیم بگیرند. بنده مواردی از اشکال‌های برخی تفاسیر را یافتیم و به بزرگواران هم گفتیم. برای نمونه عرض کنم، دیدیم که در یکی از تفاسیر به المیزان ایراد گرفته‌اند؛ آن هم ذیل آیه ۲۱ سوره حجر: «و ما ننزله الا بقدر معلوم». در این آیه خداوند می‌فرماید علم را به قدر معلوم می‌فرستیم. بنده به ایرادگیری

○ آیه همان است که خواندم؛ یعنی «ما اوتیتهم من العلم الا بقدر معلوم». اما اکنون به یاد ندارم که در کدام جلد از المیزان آمده است. اگر کار گروهی این‌طور باشد، مشکلی را حل نمی‌کند. در ترجمه، کار گروهی را نمی‌پذیرم. قبول هم ندارم که قرآن با علم روز تطبیق داده شود و کار گروهی می‌تواند این کار را آسان کند. اما دیدم که طنطاوی، مفسر مصری، عالمی را از رشته‌های متفاوت گرد آورده است که هر کدام در رشته‌ای از رشته‌های علمی، مثل فیزیک، شیمی و نجوم متخصص‌اند. برای نمونه می‌توانم به آیات مربوط به «معصرات» (ابرهای فشرده)، «و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجاً» (آیه ۱۴ سوره النبا) اشاره کنم. وی ضمن آوردن تصویر قطره‌های باران و انواع برف، آن‌ها را تحلیل کرده است.





ترجمه تحت‌اللفظی را نمی‌پسندیم و آن را مفید نمی‌دانیم. بنده ترجمه قرآن کریم را مطابق دستور زبان فارسی و با جمله‌های روان و روشن و آن هم در جمله‌های کوتاه انجام داده‌ام



در تفسیر اگر کسی بخواهد چنین کاری بکند، ممکن است از تخصص‌های متفاوت بهره بگیرد، اما در ترجمه قرار نیست به این صورت کار تخصصی بشود. چه لزومی دارد از ستاره‌شناس در ترجمه استفاده کنیم؟ اگر بتوانیم لغت‌های عربی را هنگام ترجمه، به فارسی روان و سره برگردانیم، کافی است. کافی است که آیه «ان الله علی کل شیء قدیر» را به صورت «خداوند به هر کاری تواناست» ترجمه کنیم. دیگر نیاز نیست «کل شیء را جزء به جزء مطرح کنیم؛ زیرا این کار مترجم نیست

ولی من به آن‌ها مکلف نیستم. اگر قرار باشد بگویند قرآن ۷۰ بطن دارد، شما که این مقدار را فهم کردید، می‌توانید بگویند این فهم یک بطن قرآن است. معلوم نیست که از بقیه بطن‌ها چه قدر را فهمیده باشیم. این مورد را آنانی که طرح کرده‌اند، خیال می‌کنند تعریف از قرآن است. خیر! قرآن که قابل تعریف نباشد و محدوده نداشته باشد، کتاب هدایت نیست. می‌دانید چرا قرآن پرهیز دارد بگوید من کتاب شعرم؟ زیرا شعر خیال‌بافی است و شعر را خیال و دروغ جلوه‌می‌بخشد.

● دروغ‌ترین شعر، زیباترین شعر است!

○ بله، تا این مشخصات نباشد، شعر نیست. شعر که بخش‌نامه نیست تا بگوید فلانی را بگیرد و دیگری را شلاق بزنی. خداوند فرموده است: «خذوه و غلوه»؛ باید این طوری باشد. لذا من خیلی به بطن‌ها اعتقادی ندارم.

● پس شما با نظریه تأویل و تأویل‌پذیری چگونه مواجه می‌شوید؟
○ سؤال درستی است. تفسیر قرآن به معنای پرده‌برداری و توضیحات است. علامه طباطبایی آن چه را در المیزان نوشته، تفسیر است. در قرآن، لفظ تشابه ندارد؛ مرا در جهنم بیندازید، آتش می‌گیرم، جز غاله می‌شوم. لفظ «جز غاله می‌شوم»، فصاحت دارد و ابهام ندارد. ابهام در محتوا و مصداق بیرونی است. در این جا تأویل مطرح می‌شود. من که جز غاله می‌شوم، با چه سازوکاری دوباره گوشت بر استخوان‌هایم می‌روید؟ من که سال‌ها در بهشت اقامت دارم، چند ساله می‌شوم؟ آیا یک میلیون ساله می‌شوم؟ چه‌طور گذر زمان مرا نمی‌پوساند؟ پس آن چه تشابه دارد، مصداق بیرونی است. «بیتغون تأویله». می‌گویند: پیغمبر اگر تو راست می‌گویی، بگو قیامت کی است؟ می‌گوید: تأویلش را بعد از آن می‌فهمند، زیرا هنوز که «یوم قیامت» نیامده است.

درباره امام زمان (عج) این همه حرف می‌زنیم. در سخنان ما، امام زمان (عج)، غایب است. اما آن چه درباره امام زمان (عج) می‌گوییم کی تأویل می‌شود؟ کی ظهور می‌کند؟ مبهم است. یعنی مصداق بیرونی ابهام دارد. ما در آیات قرآن کریم «متشابه نسبی» و «متشابه حقیقی» داریم. متشابه نسبی یعنی چه؟ توجه کنید: آیه‌ای را به فردی نشان می‌دهم. چون نمی‌داند این آیه برایش متشابه است. اگر برایش توضیح بدهم، می‌فهمد. آیا می‌شود این آیه را متشابه دانست؟ آیا آیه‌ای که مشکلاتش بعد از توضیح، رفع شود، متشابه است و در رده متشابهات قرار می‌گیرد؟ برای مثال، تمام روزنامه‌های انگلیسی زبان برای کسی که این زبان را نمی‌داند، متشابه است. اما اگر زبان انگلیسی را یاد بگیرد،

اما قبول دارم که مترجم اگر مفسر باشد، می‌تواند کار ۱۰ نفر را انجام دهد. مشکل ما در تخصص فردی است. اگر چنین شود که خیلی نافذ است.

بنده معتقدم ترجمه قرآن باید از صافی یک نفر بگذرد و این فرد قرآن را با معلومات و نظر و دقت خود ترجمه کند. بعد می‌تواند نظر دیگران را هم بخواهد. اگر اشکالی گرفتند و مترجم را قانع کردند، اصلاح کند. به هر صورت، کار گروهی در ترجمه عملی نیست و نتیجه لازم را ندارد.

● بحث تخصص‌های متفاوت را همین جا کوتاه کنیم، اما لازم است پرسش ما را درباره ظاهر و باطن قرآن پاسخ بگویید. می‌گویند قرآن ظاهری و باطنی دارد و باطن آن، بطونی را شامل می‌شود و گفته‌اند قرآن تا ۷۰ بطن دارد. آیا این ویژگی عرصه را به مترجم و مفسر تنگ نمی‌کند؟

○ همین جا توقف کنید. من اشکالی را به این فکر وارد می‌دانم. قرآن کتاب هدایت است. اگر قرار باشد قطعی الدلاله نباشد، تکلیف مرا روشن نکند و ۷۰ بطن هم برای آن قرار دهید، پس باید با قرآن با تردید مواجه شد. مگر قرآن کتاب شعر است؟! قرآن که کتاب فلسفه نیست. اگر شما چیزی را بگویید؛ می‌گویند نه آقا! این بطن چهاردهم است؛ یا بطن هیجدهم دارد. بنابراین شما هرگز به آن چه از بطنی فهم کرده‌اید، مکلف نمی‌شوید.

● می‌فرمایید رواج چنین آرایه‌ای درباره قرآن سبب می‌شود که قرآن برای مخاطب، فهم‌ناپذیر و دور از دست‌رس جلوه کند؟

○ من همین نکته را می‌گویم. خدا می‌فرماید: «یوحی الیک»؛ پیغمبر، این قرآن به تو وحی می‌شود. فعل مجهول است، یعنی «غیری»؛ بیگانه‌ای وحی را برای تو می‌آورد. به قول بعضی، وحی نفسی نیست. این می‌شود آن مقدار از آیه که من بر آن مکلفم. این که وحی چه نوع عملی است، چه نوع شعوری است، یا جبرئیل چه ماهیتی دارد، این‌ها را ممکن است بطن بگیرد،

رفع تشابه می‌شود.

اما آن چه مطرح می‌شود، تشابه دائمی است. بخشی از آیات قرآن، متشابه‌اند؛ یعنی متشابه به دنیا آمدند و تا آخر هم متشابه خواهند بود. خود جبرئیل از متشابه‌هاست. عالم برزخ از متشابه‌هاست.

در این حد بپذیرید که قرار است از این عالم به برزخ بروی. به آیه‌ای از سوره بقره اشاره کنم: یؤمنون بالغیب؛ یؤمنون به غیب، یؤمنون به قرآن، یؤمنون به کتب آسمانی؛ اما سرانجام چیست؟ یوقنون کشف و شهود فوق ایمان است. حدود ۴۰ آیه بعد درباره متقیان می‌گوید: «لا علی الخاشعین الذین یظنون أنهم ملاقوا ربهم» [بقره/ ۴۵ و ۴۶]: می‌دانند خدا را ملاقات می‌کنند. چرا آن‌جا به یوقنون قانع نشدی، این‌جا به یظنون قانع شدی؟ می‌گوید ملاقات رب را یظنون جواب می‌دهد. اما آیا قیامتی هست یا نیست؟ باید یقین باشد. جزئیات قیامت، ساز و کار آن، چند سال می‌مانیم، ظنی است. یا در سوره همزه آیه ۵ می‌خوانیم: «و ما ادراک ما الحطمه»: تو نمی‌دانی شکننده بودن جهنم چیست. اما اصل این که جهنم شکننده است، باید یقینی باشد. این که جبرئیل وحی را آورده، باید یقینی و بدون تردید باشد. اما ساز و کار وحی چیست؟ خود جبرئیل چه ماهیتی دارد؟ چه ذاتی دارد؟ چه قیافه‌ای دارد؟ کی به وجود آمد؟ کی فانی می‌شود؟ این‌ها ظنی است که کفایت می‌کند. و این نوع مسائل از متشابهات ذاتی‌اند. این که جبرئیل وحی را آورده، این‌جا یوقنون را خواسته است.

● قرآن شعر نیست، ولی وجه هنری بسیار قوی، ظریف و دقیقی دارد. وجه هنری را حتی در شعر نمی‌توان ترجمه کرد، قرآن - کلام خداوند - که جای خود دارد. با این موضوع و مسئله در ترجمه قرآن باید چه طور کنار آمد؟ برای مثال با تشبیه‌ها و انواع استعاره.

○ می‌دانم چه می‌گویید؛ نمی‌شود! زیرا فصاحت قرآن در محتوا، بیشتر از فصاحت آن در کلام است. در حال حاضر می‌گویند اعدام هم فایده ندارد، باید دست دزد را برید تا مردم بترسند. می‌گویند اگر دست چهار نفر از دزدها را علنی قطع کنند تا همه دزدها ببینند، متوجه می‌شوند دزدی صرف ندارد. اگر کسی نبیند که دست دزد را دارید می‌برید، بدعمل کرده‌اید. اگر این کار جواب نداد، مقصر کسانی هستند که این کار را دور از انظار کرده‌اند.

اما درباره ترجمه قرآن از نظر فصاحت بیان، معجزه است. فقط موردی را بگوییم: «من جاء بالحسنه» [انعام/ ۱۶]: هر کسی یک حسنه بیاورد. چرا نگفته «من عمل»: هر کس عمل کند؟ این که مناسب‌تر است. می‌دانید یعنی چه و چرا به جای حسنه، نگفته عمل بیاورد؟ گویی در آخرت نشسته است. می‌گوید: ای اهل دنیا، هر کس آن عمل را کرده است، بر دارد بیاورد؛ ۱۰ حسنه دارد. می‌فهمد که ای دل غافل، فقط تولید حسنه نیست، بلکه چگونگی بردن حسنه به آن دنیا مهم است. فقط تولید و انبار

کردن مهم نیست، حمل آن به سلامت اهمیت دارد. هنر آن است «بیریم» که از «جاء» درمی‌آید. زیرا آفت عمل مانع می‌شود تا عمل اندوخته را با خود ببرید. در سیئه هم مژده دارد؛ «من جاء بالسیئه» [انعام/ ۶۰]: عمل با آفت ضایع می‌شود.

بنابراین، فصاحت از نوع محتوایی را می‌شود منتقل کرد. بنده آیه ۴۴ سوره هود: «و قیل یا أرض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین» را چنین ترجمه کرده‌ام: «و گفته شد: ای زمین! آب خود فرو بر، و ای آسمان باز ایست، و آب فروشد و کار پایان یافت و [کشتی] بر جودی قرار گرفت و گفته شد: مرگ بر ستمگران.» (با ۳۴ کلمه). بنده تا حدی زیبایی آیه را به فارسی منتقل کرده‌ام. می‌توانید آن را با ترجمه‌های دیگر مقایسه کنید.

برای درک زیبایی الفاظ قرآنی باید خواننده عرب باشد. با ادبیات عرب خو گرفته و دریافته باشد که خداوند چه کلمات و تعبیری را انتخاب کرده است. مولانا این همه زیبا گفته در قصه آن طوطی که افتاد و مُرد. مولانا، هم به محتوا فصاحت داده است و هم کلمات به هم کمک کرده‌اند. در زبان فارسی غوغا کرده است. من این فصاحت و زیبایی را در حافظ نمی‌بینم، ولی در مولانا می‌بینم. در هر حال فصاحت لفظی قرآن را نمی‌شود منتقل کرد.

● کدام ترجمه فارسی قرآن کریم را برای مطالعه توصیه می‌کنید؟
○ ترجمه آقای فولادوند خیلی معروف است و ایشان را اهل دقت می‌دانم.
● درباره ترجمه فولادوند خواننده‌ام: «سعی شده است هم دقت رعایت شود و هم ذوق ادبی. نسبت به مجتبی ذوق ادبی ظهور بیشتر دارد.» ضمن این که درباره ترجمه مجتبی نوشته‌اند: «با ذوق ادبی و شاعرانه موافق نبوده‌اند... سعی در انتقال درست مفاهیم داشته‌اند» که بنده اضافه کنم، در مورد اخیر در بسیاری از موارد نیازمند دقت است، موفق عمل کرده‌اند.

○ آیه‌ای از ترجمه ایشان را نقل کنم: «و له ما سکن فی اللیل و النهار» [انعام/ ۱۳]. این‌طور ترجمه کرده است: «مال خداست آن‌چه در شب و روز آرام می‌گیرد (و تکاپو دارد)». هر کسی متوجه نمی‌شود که «سکن» دو معنا دارد: یکی تلاطم است و دیگری سکون در مقابل حرکت. شما و من داریم با ۱۰۰ کیلومتر سرعت در ساعت در جاده تهران، قم حرکت می‌کنیم. شما می‌پرسید: فلانی کجا ساکنی؟ می‌گوییم: ساکن تهرانم. نظر تو توطن است با آن که با سرعت ۱۰۰ کیلومتر در ساعت در حال حرکتیم. آیه می‌خواهد بگوید: «له ما فی السماوات و ما فی الارض»: مال خداست آن‌چه در آسمان‌ها و زمین گنجانده شده است. سؤال: سماوات و زمین مال کیست؟ از این آیه در نمی‌آید. آیه اشاره دارد به این که آن‌چه در آسمان‌ها و زمین هست، مال خداست. «سکن» می‌خواهد بگوید آن‌چه که روز و زمان بر آن سایه انداخته، مال خداست آن‌چه در شب و روز متوطن است (قرار دارد)، مال خداست. یعنی ملک و سماوات همه در این مجموعه می‌آید.